گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد ابراهیمی

راهی افغانستان شد تا اذن والدین را برای راهش بگیرد

■ صغری خیل‌فرهنگ

صدای خش‌خش بیسیم و صدای نگرانِ فرمانده محور عملیات «ابوعلی». صدای «الله‌اکبر» بچه‌ها. صدای «العطش» رزمنده‌ها. صدای توپ و خمپاره و رگبار گلوله‌ها. صدای پرانزجار شمرزاده‌های داعشی از پشت بی‌سیم... مقاومت بچه‌ها و رزمنده‌ها تا آخرین لحظه. تا آخرین نفس... تا آخرین نفر و تمام. بچه‌ها محاصره شدند و بصرالحریر شد قتلگاه عاشقان و معراج پرستوهای مهاجر... کربلای فاطمی‌ها... آری گویی ابوحامد خبر داشت که فردا کربلایی دیگر در راه است... فرمانده است دیگر، مگر می‌شود نگران نیروهایش نباشد. شب عملیات او را غمگین و ناراحت و حزین در خواب می‌بینند. بصرالحریر را باید به شهدایش شناخت؛ به شهید سلیم سالاری از مدافعان حرم افغانستانی، به شهید ۲۰ ساله سیدمصطفی موسوی، که پیکرش بهمن ماه سال ۹۴ به کشور بازگشت، به شهید سیدمجتبی حسینی، از طلاب حوزه علمیه، به جاویدالاثر روحانی شهید محمدمهدی مالامیری و به شهید محمد ابراهیمی... این بار نزد شهدای بصرالحریر آمدیم و شنوای روایت‌های سمیه ابراهیمی خواهر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد ابراهیمی شدیم که در ۳۱ فروردین ۱۳۹۴ آسمانی شد.

■ **شاگرد اول مکتب عاشقی**

خانواده ما از دو خواهر و چهار برادر تشکیل شده بود که محمد آخرین فرزند این خانواده، با شهادتش گوی سبقت را از همه ربود و شاگرد اول مکتب عاشقی شد.

ما هشت سال پیش به ایران مهاجرت کردیم و پدر و مادرمان بعد از شهادت داداش محمد یعنی حدود دو سال پیش به ایران آمدند. محمد متولد ۱۳۷۵ بود و زمان شهادت یعنی در ۳۱ فروردین ۱۳۹۴ تقریباً ۱۹ سال داشت. محمد جوانی مذهبی بود. اهل خواندن نماز اول وقت و قرآن بود. با همه سرشلوغی‌های کارش، کتب دینی زیادی را مطالعه می‌کرد. محمد فرشته بود. یک فرشته زمینی. او همه چیز تمام بود. بعد از شهادتش متوجه شدیم که چقدر با بقیه فرق داشت.

■ **سنگ‌کار ماهر**

داداش محمد هشت کلاس درس خواند اما متأسفانه به خاطر شرایط خانواده نتوانست به تحصیل ادامه دهد برای همین سر ساختمان کار می‌کرد. البته سنگ‌کار ماهری بود. داداش کمک خرج خانواده بود. هر چند خانواده در ایران نبودند اما ایشان ثمره تلاش و کارش را برای پدر و مادرمان به افغانستان می‌فرستاد.

■ **رزمنده جبهه مقاومت اسلامی**

محمد مشغول کار و زندگی روزمره‌اش بود که با شهادت دوستش تقدیر زندگی‌اش طوری دیگری رقم خورد و به یکباره تصمیم گرفت مدافع حرم بی‌بی زینب(س) شود. تعدادی از دوستانش برای دفاع از اسلام راهی عراق و سوریه شده بودند اما با شهادت حسین دوستش، برادرم عزمش را جزم کرد تا خودش را به رزمندگان جبهه مقاومت اسلامی برساند. داداش با شهید حسین خیلی صمیمی و رفیق بود که تنها چند ماه بعد از اعزامش شهید شد.

■ **عکسی برای شهادت**

پدر و مادرم به همراه برادرانم در افغانستان زندگی می‌کردند. آن زمان من و خواهرم در ایران بودیم که داداش بحث رفتنش را با ما دو خواهر مطرح کرد. وقتی محمد از رفتن صحبت کرد ما مخالفت کردیم و راضی به رفتنش نبودیم. محمد یک روز از من پرسید خواهرجان اطراف خانه شما عکاسی وجود دارد؟ گفتم بله چندتایی هست، بعد پرسیدم عکاسی می‌خواهی چه کنی؟ گفت: همین جوری. بعد کنجکاو شدم و چند باری پرسیدم اما او طفره می‌رفت. بعد از اینکه اصرارهای من را دید، گفت: می‌خواهم برای ثبت نام عکس بگیرم. گفتم برای چه؟ گفت می‌خواهم بروم سوریه، گفتم محمد با من از این شوخی‌ها نکن، پدر و مادر تو را اول به خدا بعد به من سپرده‌اند برای همین اول به خاطر پدر و مادر، دوم به خاطر خودم و خودت اجازه نمی‌دهم. گفت خواهر تو را به خدا بگذار من بروم. گریه کردم و گفتم نرو، کجا می‌روی. همه شهید می‌شوند تو کجا می‌روی؟ اما گویی مخالفت‌های من فایده نداشت، او از خانم حضرت زینب برایم صحبت کرد، از اوضاع سوریه و عراق، از مردم مظلوم بی‌گناه مسلمان. خیلی دوست داشت برود. من هم اجازه دادم، خیلی دوستش داشتم، محمد خیلی دوست‌داشتنی بود. گفتم مادر و پدرمان با رفتنت بی‌قراری می‌کنند. گفت خودم راضی‌شان می‌کنم. بعد از آن با مادر و پدرم در افغانستان تماس گرفت آنها هم به ایشان اجازه ندادند اما محمد که دیگر آرام و قرار نداشت هر طور بود خودش را به افغانستان رساند و به پابوس والدین‌مان رفت و توانست رضایت آنها را بگیرد. ابتدا مادر فکر می‌کرد محمد شوخی می‌کند اما وقتی اراده محمد را که برای جلب رضایتشان از ایران به افغانستان رفته بود دید، باور کرد که او واقعاً از صمیم قلب راه خودش را انتخاب کرده است.

■ **طعنه‌های گزنده**

محمد سال ۱۳۹۴ راهی شد و بعد از مدت کوتاهی به مرخصی آمد. بعد از مرخصی باز هم اعزام شد و در اعزام سوم به شهادت رسید. وقتی تهران به خانه خواهرم می‌آمدم حرف‌های زیادی می‌شنیدم، طعنه‌های گزنده‌ای که می‌گفتند همه مدافعان حرم برای پول به سوریه و جنگ با داعش می‌روند. اصلاً شهید و شهادت کجا بود؟ وقتی این حرف‌ها را به محمد منتقل می‌کردم می‌گفت به همه بگویید ما به خاطر پول نمی‌رویم، شما هم این حرف را نشنیده بگیرید. این حرف‌ها را هرگز به دلتان نگیرید. محمد می‌گفت من فقط به خاطر حضرت زینب و دفاع از حرم می‌روم. آنجا حال و هوای خاصی دارد. واقعاً هم همین‌طور بود. هر بار که به مرخصی می‌آمد ما متوجه تغییرات زیادی در او می‌شدیم. حال و هوای معنوی محمد معنوی‌تر شده بود.

■ **فصل جدایی**

در هر مرتبه جدایی و خداحافظی از محمد با تمام نگرانی و دلهره‌ای که داشتم می‌گفتم مراقب خودت باش، کلاه سرت بگذار. زیاد خط مقدم نرو و از این حرف‌ها. محمد هم می‌گفت عزیزم اصلاً غصه نخور. انگار در این دنیا زندگی نمی‌کرد. آخرین خداحافظی‌اش دل من را لرزاند، با خودم گفتم این دفعه فکر نکنم دیگر برگشتی در کار باشد. فقط بغلش کرده و بوسیدمش. پیشانی‌اش را بوسیدم. کوچک‌ترین فرزند خانه ما بود و من خیلی دوستش داشتم. خیلی... وقتی به سوریه رسید با من تماس گرفت. هر بار که با هم صحبت می‌کردیم از حماسه و دلاوری شهدای فاطمیون خیلی تعریف می‌کرد اما آخرین بار یعنی مرتبه سومی که می‌خواست به سوریه اعزام شود به من گفت خواهر من ابتدا به مشهد می‌روم و بعد می‌روم افغانستان دیدن پدر و مادرم. دلم خیلی برای آنها تنگ شده. یک هفته در افغانستان ماند. به آنها گفته بود با هم به ایران برویم تا من شما را به کربلا بفرستم. خیلی دوست داشت آنها را به زیارت اباعبدالله‌الحسین بفرستد اما به خاطر مشغله‌شان آنها همراه با داداش به ایران نیامدند، یک ماه بعد آمدند که محمد در جبهه بود. آخرین تماس محمد با من بود، گفت من نزدیک عید نوروز می‌آیم اما دیگر خبری از محمد نشد و بارها و بارها تماس گرفتیم تا اینکه خبر شهادتش را به ما دادند.

■ **بی‌قرار رفتن**

محمد در گردان ۲۱ مشغول جهاد بود. از آموزش‌ها و کارهای روزانه‌ای که انجام می‌داد برای من حرف می‌زد، از دوستان شهیدش یاد می‌کرد، از شهید نعمتی که خیلی دوستش داشت. وقتی شهید نعمتی به شهادت رسید داداش غبطه می‌خورد و می‌گفت خوش به حالش. من هم با شوخی حال و هوایش را تغییر می‌دادم و می‌گفتم نکند تو هم هوای شهید شدن را داری. می‌خندید و می‌گفت بله آبجی جان، شما نمی‌دانید جبهه فضای خاصی دارد. من می‌خندیدم و می‌گفتم محمد تو هوایی شدی. وقتی به مرخصی می‌آمد، هنوز مرخصی به اتمام نرسیده دوباره راهی می‌شد. آرام نمی‌نشست. می‌گفت می‌خواهم بروم سوریه. بی‌قرار رفتن بود. دفعه آخر خیلی بی‌قراری کرد. حق داشت. فضای آنجا طوری بود که نمی‌توانست این طرف دوام بیاورد.

■ **شهید عملیات بصرالحریر**

محمد در عملیات بصرالحریر با اصابت تیر به قلبش آسمانی شد. در این عملیات تعدادی زیادی از بچه‌های فاطمیون به شهادت رسیدند. بعد از آمدن پیکرش، من و خواهرم به سردخانه رفتیم و پیکرش را دیدیم. زیبا شده بود. زیباتر از همیشه. من داداش را همیشه ایستاده دیده بودم. خواهرم گریه می‌کرد اما من حسش می‌کردم. یک قطره اشک هم آنجا از چشمانم جاری نشد تا شب که آمدم خانه و تنهایی تا صبح گریه کردم. زمانی که خبر شهادتش را بچه‌های سپاه برایم آوردند پدر و مادرم ایران بودند. همه خانه بودیم. مادرم ناراحتی قلبی دارد. ابتدا خبر مجروحیت و بعد خبر شهادتش را به مادر و پدر دادیم.

■ **در محضر زینب(س)**

مامان خیلی بی‌تاب شد با اینکه گفته بودیم زخمی شده است. من و خواهرم خیلی ایشان را دلداری می‌دادیم. می‌گفتیم چیزی نشده، فقط زخمی شده، زود برمی‌گردد. همه مجروحان را به بیمارستان می‌برند و بعد از بهبودی به خانه بازمی‌گردانند. محمد هم که پایش تیر خورده چیز مهمی نیست. یک گلوله و یک زخم کوچک است. خوب می‌شود و به خانه می‌آید. وقتی مادرم متوجه رفت و آمدهای بچه‌های سپاه به خانه ما شد خودش موضوع را فهمید. بعد بابا به آنها گفت راستش را بگویید تا ما از نگرانی دربیاییم. این‌قدر می‌روید و می‌آیید که ما بیشتر نگران می‌شویم. آنجا بود که خبر شهادت را دادند و مادر متوجه شد که محمدش رفته محضر حضرت زینب(س).

■ **منتظر شهادت**

همان شبی که رفتیم جنازه‌اش را ببینیم، خیلی یاد امام زمان افتادم، یاد حضرت زینب، حضرت زهرا(س). در تنهایی گریه کردم، همان شب خواب دیدم. در خواب دیدم که یک مرد خیلی نورانی که من اصلاً چهره‌اش را نمی‌دیدم روی گل‌های بنفش نشسته و یک قرآن بزرگ جلویش گذاشته و به من می‌گفت صبر کن عزیزم، صبر داشته باش. از آن شب که به من گفت صبر داشته باش تا امروز که با شما صحبت می‌کنم، وقت دلتنگی صبورتر هستم. گریه می‌کنم اما جلو پدر و مادرم صبوری می‌کنم. محمد من را برای شهادتش آماده کرده بود. وقتی به مرخصی می‌آمد دیدن عکس‌ها و تصاویر شهدا و دوستان و همرزمانش من را به شوق می‌آورد و فضای ذهنی من را آماده می‌کرد. راستش من خودم را آماده کرده بودم و هر لحظه منتظر شنیدن خبر شهادتش بودم. بعد از برگزاری مراسمی باشکوه داداش محمد را در بهشت معصومه(س) به خاک سپردیم. محمد آرزوی شهادت را در دل داشت. همان زمان که برای راضی کردن من به قم آمده بود از این آرزوی قلبی برایم گفته بود. امروز که خواهر شهید مدافع حرم شده‌ام، حس خیلی خوب دارم. هیچ‌گاه تصورش را هم نمی‌کردم که روزی من را خواهر شهید مدافع حرم خطاب کنند اما محمد با شهادتش این افتخار را نصیب ما کرد.

■ **دفترچه خاطرات شهید**

داداش محمدم دفترچه خاطراتی داشت که تنها فرصت کرده بود دو ورق از آن را پر کند. خیلی با خط شکسته خوبی از رفتن به سوریه نوشته بود. از حرم مقدس و از پدر و مادرمان که بی‌قرار شهادتش نباشند.

■ **اسوه صبر**

ما حضورش را حس می‌کنیم و می‌دانیم که شهدا زنده هستند. مادر و پدرم دو سالی آمدند قم و با ما زندگی می‌کردند. مادرم همیشه می‌گفت شهید ما را تنها نمی‌گذارد. چون محمد آرزویش همین بود. محمد همیشه به والدینم می‌گفت شما بیایید ایران. من شما را روی چشمانم می‌گذارم و برایتان خانه می‌خرم. شما را به کربلا می‌برم. تا آخر عمر خودم خرج‌تان را می‌دهم. من مطیع شما هستم. خیلی مادر و پدرمان را دوست داشت. وقتی قرار شد مادر و پدرمان را به زیارت خانم زینب (س) اسوه صبر ببرند مادر خیلی خوشحال بود. آن‌قدر خوشحال بود که می‌گفت من اصلاً اینجا گریه نکردم. می‌روم آنجا گریه‌ام را تمام می‌کنم و می‌آیم. وقتی رفت و برگشت صبورتر شد. دیگر بی‌قراری نمی‌کند.

نگاه

نقش تأثیرگذار مساجد در تربیت رزمندگان و اتحاد مردم در دفاع مقدس

■ **آرمان شریف**

نقش مساجد در پرورش و تربیت انسان‌ها در دوران دفاع مقدس بیشتر از هر زمان دیگری به چشم می‌آید. جایی که رزمندگان در آن با مفاهیم عمیق دینی آشنا می‌شدند و به بهترین شکل ممکن با پروردگارشان ارتباط برقرار می‌کردند. پرورش یافتن در مسجد کمک زیادی به رشد و بلوغ فکری رزمندگان می‌کرد و آنها با ذهنی باز و آگاه برای حضور در میدان نبرد آماده می‌شدند. آموزه‌های فرهنگ جنگ تحمیلی، مانند خدامحوری در انجام امور، فداکاری، اهتمام به توسّل و دعا، دقیق بودن در مسائل عبادی و سلسله مراتب تقوا ابتدا در مساجد حاکم بود و به وسیله اهالی مسجد به جبهه‌ها منتقل شد.

به گزارش «جوان»، مساجد در دوران دفاع مقدس، کانون اصلی تحولات جنگ در پشت جبهه‌ها بودند. جذب جوانان برای پیشبرد اهداف انقلاب، ایجاد روحیه حماسی در بین رزمندگان، ساز و کار مراحل مختلف اعزام و صدها فعالیت دیگر در پشت جبهه‌ها در مساجد شهرها مدیریت می‌شد. حضرت امام (ره) درباره نقش مساجد در تربیت انسان‌ها می‌فرماید: «این مساجد باید مرکز تربیت صحیح باشد، و مساجد بحمدالله اکثراً این طوری است. اشخاصی که در مسجد می‌روند، باید تربیت بشوند به تربیت‌های اسلامی. مساجد را خالی نگذارید. آن‌هایی که می‌خواهند نقشه بکشند و شما را دور کنند از مساجد، دور کنند از مراکز تعلیم و تربیت، آنها دشمن شما هستند.»

تزکیه نفس، خودسازی، آگاهی از مسائل دینی و اجتماعی و آشنا شدن با دیگر بچه مسجدی‌ها از محورهای اصلی مسائل تربیتی مساجد در دهه ۶۰ بود. در این میان گاهی تشکیلات منسجمی برای افزایش بازدهی نیز تشکیل می‌شد که به نوعی می‌توان مدل‌های مرسوم حلقه‌های معرفت امروزی را، برآمده از چکیده مدل تشکیلاتی آن زمان دانست. یکی دیگر از فعالیت‌های چشمگیر مساجد در دهه ۶۰، اقدامات فرهنگی بچه‌های فعال مسجد بود که با اهداف گوناگونی همچون پرورش استعدادهای جوانان، تقویت جبهه‌های جنگ و... انجام می‌شد. یکی از این فعالیت‌ها که به طور معمول در اکثر مساجد فعال کشور انجام می‌شد و بازدهی نسبتاً بالایی نیز روی مخاطب داشت، اجرای تئاتر و سرود بود.

آموزش و جذب نیرو از دیگر نقش‌های مهم مساجد در دوران دفاع مقدس بود. ابوالفضل ایرانخواه از رزمندگان هشت سال دفاع مقدس در خاطراتش به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید: «آموزش‌های اولیه نظامی مثل آموزش کار با سلاح‌های سبک مثل کلاشینکف، ژ۳، ام. یک و انواع سلاح کمری و بعضی مسائل مثل نظام‌جمع و... در مساجد و محوطه آن انجام می‌شد و در ابتدای جنگ بسیاری از افراد اعزامی با همین آموزش‌ها در جبهه‌ها حضور می‌یافتند تا اینکه پادگان‌ها و مراکز آموزش بسیج در منطقه احداث شد و دوره‌های ۴۵ روزه آموزشی که هم مفصل‌تر و هم تخصصی‌تر بود در این مراکز، انجام شد.»

یکی از شهیدان در وصیتنامه‌اش درباره نقش مسجد می‌نویسد: «نام و خاطره ما را در مساجد زنده نگه دارید، زیرا ما در مساجد با حقایق دین و عاشورا آشنا شدیم. در مسجد جز یاد خدا همه چیز فراموش می‌شود، و راز این آیه را در مسجد می‌فهمیم: «وَ اَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللهِ اَحَداً»؛ و همانا مساجد از آن خداست. پس هیچ کس را با خدا نخوانید.»

نقش تاریخی مسجد جامع خرمشهر در اتحاد و روحیه دادن به رزمندگان و مردم ایران به خوبی بر نقش مهم مساجد صحه می‌گذارد. اگر مسجد خرمشهر نبود خبری از مقاومت چند روزه این شهر نبود و در همان روزهای نخست این شهر به اشغال دشمن درمی‌آمد. مسجد خرمشهر با پشتیبانی از رزمندگانی که از شهر دفاع می‌کردند در واقع مرکز ثقل و گرانیگاه دفاع جانانه این شهر بوده است.

حتی مساجد برای افراد پشت جبهه هم به محلی مناسب جهت حرکت رو به تعالی به حساب می‌آمد. مساجد در دوران دفاع مقدس از جمله مراکز مهم اعلام اقلام مورد نیاز جبهه‌ها و نیز محل جمع‌آوری کمک‌های مردمی بودند. مردم به نسبت توانی که داشتند، هدایا و کمک‌های خود را به مسجد که به پایگاه‌های جمع‌آوری کمک‌های مردمی مبدل شده بود، تقدیم می‌کردند.

امروز نیز شاهد هستیم که خاستگاه اصلی شهدای مدافع حرم مساجد است و آنها از کودکی در این مکان مقدس رشد کرده‌اند و آموزه‌های دینی را آموخته‌اند. بسیاری از این شهدا از متولیان مسجد بوده‌اند و در مناسبت‌های مختلف هر کمکی که از دست‌شان برمی‌آمد را انجام می‌دادند. نقش مهم و انسان‌ساز مساجد در طول این سال‌ها بیشتر از هر زمان دیگری به چشم آمده است. در بزنگاه‌های تاریخی که کیان کشور به خطر افتاده حضور بچه مسجدی‌ها شر را از سر مردم و این سرزمین دور کرده است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۷۱

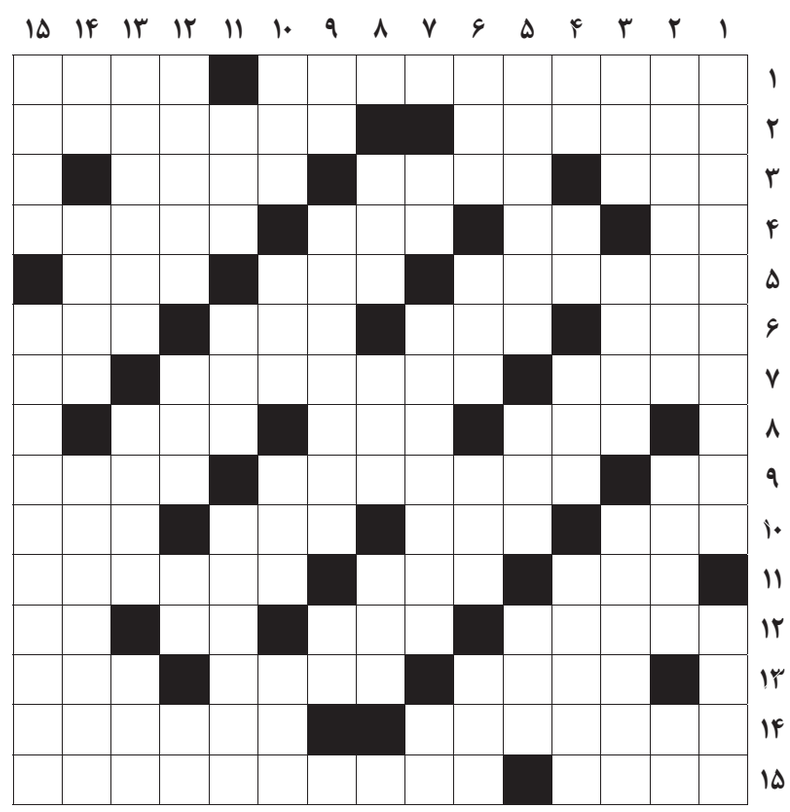

از راست به چپ

■ ۱- از نامدارترین نویسندگان روسی در قرن نوزدهم و صاحب اثر برادران کارامازوف- گاو مقدس مصریان ■ ۲- ارمغان سفر- بلدیه امروزی ■ ۳- از نام های خدا- نظر و عقیده- هوس باردار ■ ۴- واحد سنتی وزن ایرانیان- رطوبت- خو و الفت- ودیعه ■ ۵- شایسته نگهداری- عنوانی برای پیشوایان مذهبی دین یهود- میوه آبدار ■ ۶- زنبیل و سبد- خواهش نفسانی- پسوند مزارع- قسمت تیزکارد ■ ۷- گروگذاشته‌شده- از ادویه‌جات پرمصرف- تو و میان چیزی ■ ۸- فریاد عدالت- از واحدهای وزنی- بهشت شداد ■ ۹- سایه- اجتماع برای بحث درباره مسئله‌ای- پراکندگی ■ ۱۰- شکل هندسی- بخشش- شهر شیشه‌گران آلمان- پسر عربی ■ ۱۱- ترشح آب- سگ ماده- ظرف چایخوری ■ ۱۲- از شهرهای ایتالیا- پرستار- نیم‌تنه- حیوان باوفا ■ ۱۳- بیشتر- نام قدیم مشکین‌شهر- پول تایلند ■ ۱۴- ماده مفید سبزی‌ها و میوه‌ها- کشوری گردش‌پذیر و بدون کوه و رودخانه در دل اقیانوس آرام ■ ۱۵- فتنه و غوغا- فیلم کارگردان مشهور ایتالیایی فدریکو فلینی

از بالا به پایین

■ ۱- به کل درآمد ملی یک کشور به نسبت تعداد جمعیت گفته می‌شود- جانوران بیابانی ■ ۲- گریه و زاری- صدای ریزش باران شدید- از اقمار مشتری ■ ۳- سنه- نظر می‌کند به وجه‌الله- پی در پی ■ ۴- ضمیر مخاطب- یادداشت- پسوند آلودگی- شور و مشورت ■ ۵- اقلیتی مسیحی در کشورمان- جای دور از خطر- گناه ■ ۶- دستی- گربه‌سان تیزرو- خطای ورزشی- خرد و کوچک ■ ۷- مادر لر- دربه‌در و آواره- تکرار حرفی ■ ۸- فعالیت‌های ابتکاری- زنگ- نوعی رنگ ■ ۹- کشور ورافتاده- سبز پررنگ- عدد تقویمی ■ ۱۰- سریع خودمانی- کشتی رزمنده- مجلس رومی- درس نخوانده ■ ۱۱- دورویی- سود حرام- نوعی ورزش سالنی ■ ۱۲- دنباله؛ همیشگی- شهر بی‌در و پیکر- عید ویتنامی‌ها- قدم یکپا ■ ۱۳- اسبابی در ژیمناستیک- سوراخ سوراخ- ماه کامل ■ ۱۴- حرفی سوار بر خودش- جایزه معتبر بین‌المللی- شاعر می‌گوید جهان جای آن نیست ■ ۱۵- خلق و خو- از نخبگان سیاسی امریکا که تز برخورد تمدن‌های وی معروف است

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۳		۵				
۱		۲		۶				
						۲	۸	۷
	۳		۵					۹
	۸						۵	
	۶		۴		۹			
							۲	
۶				۸		۱	۴	
۵				۱	۶			

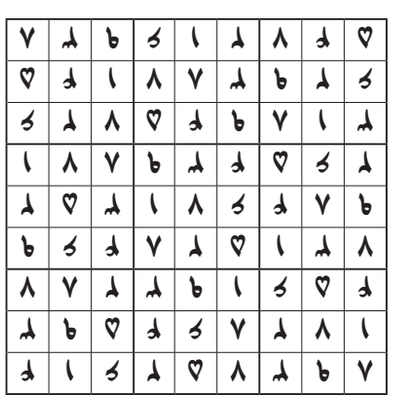

جدول کلمات متقاطع
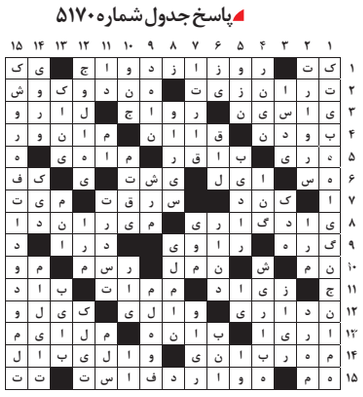
پاسخ جدول شماره ۵۱۷۰